

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۸۵)

## طلوع دولت آل زیار (زیاریان)

دولت زیاریان (آل زیار) در اوایل قرن چهارم هجری بدست مردآویز (مردآویج) پسرزیارگیلی از مردم دیلمان در دوره حکومت امیر نصر سامانی بطوریکه در ورق‌های گذشته این تالیف به تفصیل نوشته شد هنگامی که بر سر تصرف طبرستان بین سامانیان و علویان کشمکش در کار بود تاسیس گردید و از آن خاندان که همگی ایراندوست و وطن‌پرست و پیرو تشیع و در صد در انداختن حکومت و سلطه خلفای عباسی و احیای استقلال و مجد و عظمت دیرینه ایران بودند هشت نفر سلطنت کردند ۱- مردآویز پسر زیار (۳۱۵ - ۳۲۳ هجری) ۲- وشمگیر پسر زیار (۳۲۳-۳۵۶ هجری) ۳- بیستون پسر وشمگیر ملقب به ظهیرالدوله (۳۵۶-۳۶۶ هجری) ۴- قابوس پسر وشمگیر ملقب به شمس‌المعالی (۳۶۶-۴۰۳ هجری) ۵- منوچهر پسر قابوس ملقب به فلک‌المعالی (۴۰۳-۴۲۴ هجری) ۶- انوشیروان پسر منوچهر (۴۲۴-۴۴۱ هجری) در دوران پادشاهی انوشیروان زمام حقیقی حکومت در دست دایی او باکالیجار بود ۷- کیکاووس پسر اسکندر پسر قابوس ملقب به عنصرالمعالی (۴۴۱-۴۶۲ هجری) ۸- گیلان‌شاه پسر کیکاووس (۴۶۲-۴۷۰ هجری).

حکومت زیاریان مروج زبان و ادبیات فارسی بوده است و پادشاهان

این سلسله همگی علم دوست و ادب پرور و بعضی از آنان مانند قابوس و نواده او کیکاووس ادیب و نویسنده بوده‌اند و کتاب قابوسنامه که از کتابهای نفیس فارسی است کیکاووس آنرا برای فرزند خود گیلانشاه نگاشته و حاوی اندرزها و مطالب مفید اجتماعی و اخلاقی مناسب با آن عصر است. بساط فرارنوائی این دولت ایران دوست را چنانکه در ورقه‌های آینده این تالیف خواهد آمد سرانجام بدست ترکان سلجوقی برچیده شد. اینک جزئیات ظهور آنان .

همانطور که در ورقه‌های گذشته این تالیف به تفصیل بیان شد بزرگان و روسای دولت علویان در طبرستان برای بسط متصرفات خویش و همچنین مقابله دشمن از وجود سران سپاه دیلم استفاده میکردند و آنان را همراه با افرادی که در دیلم به اطراف و جوانب می‌فرستادند .

چنانکه نوشته شد در سال ۳۰۹ هجری لیلی بن نعمان یکی از بزرگان دیلم به امر علویان با سپاهی عظیم بر خراسان تاخت و نیشابور را تصرف کرد ، ولی چندی بعد بدست لشکریان نصر بن احمد سامانی (امیر نصر) به قتل رسید، چون لیلی بن نعمان از میان رفت ماکان بن کاک یکی دیگر از سرداران شجاع علویان روی کار آمد این سردار ری را ضمیمه متصرفات علویان کرد و از طرف آن خاندان بحکومت ناحیه مزبور نائل شد، موضوعی که حائز اهمیت میباشد اینست که سرداران مذکور برای رسیدن به قدرت هر گاه به سویی متمایل شده و به فعالیت می‌پرداختند ، در این هنگام در مشرق و شمال ایران دو نقطه قدرت وجود داشت که یکی دولت سامانیان و دیگری دولت علویان بود در این موقع یکی از سران دیالمه بنام اسفار بن شیرویه در صحنه فعالیت‌های سیاسی نمودار گردید . این

سردار نیز گاهی جزو یاران ماکان بن کاکی و زمانی جزو طرفداران و همراهان امیرنصر سامانی بشمار رفته است. پس از کشته شدن حسن بن قاسم (داعی صغیر) اسفار بن شیرویه سراسر طبرستان را متصرف شد چنانکه میدانیم در این موقع ماکان بن کاکی دیگر سردار دیلمی، سرزمین‌ری را در تصرف داشت اسفار برای سرکوبی ماکان چندین بار با وی جنگ کرد و سرانجام به ری دست یافت و ماکان به دیلم گریخت.

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی نوشته است (۱): (ماکان به دیلم پیوست و اسفار بن شیرویه بر ولایت طبرستان وری و گرگان و قزوین و زنجان و ابهر و قم و همدان و کرج تسلط یافت و بنام فرمانروای خراسان دعوت کرد و کارش سامان یافت و سپادش بزرگ شد و تجهیزاب بسیار فراهم آورد. آنگاه گردن فرازی و سرکشی کرد که وی بدین اسلام نبود و از اطاعت و فرمانروای خراسان برون شد و با او مخالفت کرد و میخواست تاج بسرنهد و در ری تخت طلای شاهی بپا کند و بر آنهمه ولایات که بگفتیم پادشاهی کند و با سلطان و هم با فرمانروای خراسان جنگ اندازد.

مقتدر خلیفه عباسی هارون بن غریب را سوی قزوین فرستاد که با اسفار جنگ‌ها داشت. ولی هارون شکست یافت و از یاران وی بسیار کس کشته شدند و این بدروازه قزوین بود. مردم قزوین یاران سلطان را کمک داده و گروهی از دشمنان را کشته بودند و پس از شکست هارون بن غریب با دیلمان جنگ‌ها داشتند و اسفار بن شیرویه آهنگ آنها کرد و از مردم آنجا بسیار کس

بکشت و قلعه‌ای را که میان قزوین بود و کشوین نام داشت بتصرف آورد. این قلعه از قدیم پیا بود و به نهایت استوار بود و ایرانیان آنرا در مقابل دیلمان در بند کرده بودند و مردان فراوان آنجا مقیم داشتند. زیرا دیلم و گیل از ایام پیش به دینی نگرویده و شریعتی را نپذیرفته بودند و چون اسلام بیامد و خدا آن ولایت را بر مسلمانان بگشود. قزوین و دیگر شهرهای پیرامون دیلم و گیل در بند شد و داوطلبان و جنگاوران آهننگ آنجا کردند و مقیم شدند و جنگ انداختند و آنجا را پایگاه کردند تا کار حسن بن علوی داعی اطروش رخ داد و شاهان گیل و دیلم بدست او مسلمان شدند.

پیش از این گروهی از شاهان و سران دیلم پیرو اسلام بودند و کسانی را که از خاندان ابی طالب در ولایت طبرستان قیام میکردند چون ، حسن و محمد فرزندان زید حسینی کمک میدادند ، اسفارین شیرویه قزوین را که مردمش یاران سلطان را کمک کرده بودند ویران کرد و دروازه‌های آنرا بکند و مردم را به اسیری برد و حرمت از زنان برداشت. وقتی شنید که موذن از گلدسته مسجد جامع اذان میگوید ، بگفت نا اورا از آنجا بسر فرو افکندند. مسجدها را نه ویرانی داد و نماز را منع کرد، مردم در مسجدها و شهرهای مشرق استغاثه کردند و کار بالا گرفت و فرمانروای خراسان با سپاه خویش برای جنگ اسفارین شیرویه از بخارا که در این روزگار پایتخت فرمانروای خراسان بود برون شد و آهننگ ری کرد و از رود بلخ بگذشت و به نیشابور فرود آمد.

اسفارین شیرویه نیز سوی ری رفت و سپاه خویش را فراهم آورد و مردان خویش را از اطراف فرا خواند و برای پیکار فرمانروای خراسان آماده شد ، وزیر او مطرف گرگانی که رئیس خطابش میکردند با او گفت که : ( با

فرمانروای خراسان ملامت کند و نامه نویسد و وعده مال و اطاعت دهد که جنگ شد و نشد دارد و هر زمان روی دیگر پیش آرد و میباید از مایه خرج آن کرد. اگر فرمانروای خراسان بدانچه گفتی و نامه نوشتی متمایل شد که چه بهتر و گرنه جنگ توانی کرد. این ترکان که با تو هستند بیشتر سواران خراسان مردان او بوده‌اند که تو بوسیله مال آنها را سوی خود آورده‌ای چه میدانی شاید وقتی او نزدیک تو شود اینان بسوی صاحب خویش روند).

اسفار گفته او را پذیرفت و بگفت تا نامه بدو نویسند و چون نامه‌ها به فرمانروای خراسان رسید، از پذیرفتن مطالب آن سرباز زد و آهنگ حرکت سوی اسفار کرد، اما وزیرش گفت نظر اسفار را بپذیرد و رضایت دهد که او مال فرستد و اطاعت کند که خطای جنگ را اصلاح نتوان کرد و کس نداند که سرانجام آن چیست که اسفاره مردو مال نیرومند است اگر شکسته شود فتحی بزرگ نباشد، زیرا یکی از مردان تو بوده که او را بجنگ دشمن فرستاده‌ای و سپاهیان و غلامان خود را همراه او کرده‌ای و با تو مخالفت کرده است و اما اگر خدای نکرده شکست با تو بود عواقب آن را مرمت نتوانی کرد.

فرمانروای خراسان درباره گفته وزیر با سرداران و یاران صاحب رای خویش مشورت کرد و رای او را درست دانستند و گفتارش را صواب شمردند او نیز بگفتارش متمایل شد و تقاضای اسفاربین شیرویه را پذیرفت و شروطی چند مانند فرستادن مال و چیزهایی دیگر نهاد. وقتی نامه به اسفاربین شیرویه رسید به وزیر خود گفت: (مالی که باید فرستاد بسیار است و آنرا از خزانه

نتوان داد بلکه میباید خراج این ولایت را زودتر بگیریم) وزیر گفت دریافت خراج در غیر وقت مایه زیان دهقانان و ویرانی ولایت است و بسیار کس از کشتکاران پیش از آنکه کشت بدست آید جلای وطن کنند. اسفار گفت : پس چه باید کرد ؟ وزیر گفت : راه دیگر هست که شامل همه مردم از کشتکار و دیگر مسلمانان و اقوام دیگر از اهل ولایت و بیگانه شود و زیان بسیار نزنند و خرج سنگین نباشد بلکه چیزی اندک بدهند و چنانست که بر هر سری دیناری مقرر کنی و از این راه مالی را که باید فرستاد با چیزی بیشتر فراهم کنیم ، اسفارد و فرمان داد که چنین کند و او مردم بازار و دیگر جاها را از مسلمان و ذمی بنوشت و بازارگانان و بیگانگانی را که در مهمانسراها و کاروانسراها بودند شمار کردند و مردم را به خراجخانه ری و دیگر ولایتها کشانیدند و این سرانه را مطالبه کردند .

بدین ترتیب با ظلم و جور و تعدی مال فراوانی فراهم شد و اسفار خراج مقرر را به خراسان فرستاد و باقیمانده آن را که نوشته اند (۱) یک میلیون و چند صد هزار دینار و بقولی چند برابر این مبلغ بود خود تصاحب کرد .

### ظهور مرد آویج سردار نام آوری ملی ایران

اسفار بن شیرویه دیلمی در مدت تسلط خود بر نواحی همدان و ری و طبرستان و گرگان با مردم به ظلم و ستم رفتار کرد، ادامه این وضع برای مردم و به ویژه برای مرد آویج بن زیار که در این موقع از سرداران درجه اول وی بشمار میرفت و همواره سودای فرمانروائی را در سر می پروراند غیر قابل

تحمل بود .

همین امر موجبات نارضائی و سرانجام شورش بر ضد اسفار را فراهم کرد .

مسعودی در این مورد نوشته است (۲) که اسفار مردآویج پسر زیار را بمنظور دعوت از خود نزد یکی از امیران دیلم که در حدود قزوین در محلی بنام طرم (تارم) فرمانروا بود فرستاد . هنگامی که مردآویج و این امیر دیلمی که معروف به سلار (سالار) پسر اسوار بود با یکدیگر ملاقات کردند هر دو از اسفار بواسطه کارهای خلافی که کرده و صدماتی که بمردم وارد آورده اظهار ناخرسندی کردند و سرانجام با یکدیگر هم پیمان شدند که بر ضد اسفار قیام کنند پس با این قرار مردآویج به سوی لشکرگاه اسفار برگشت .

مردآویج که بین همکاران و دوستان خود به شجاعت و جسارت زیاد شهرت داشت، بهمین جهت همواره مورد توجه و علاقه سپاهیان بود . وی هنگامی که آمادگی خود و سالار پسر اسوار را برای قیام بر ضد اسفار بن شیرویه از طریق نامه‌های پنهانی به اطلاع سپاهیان و اطرافیان که از ظلم اسفار به ستوه آمده بودند رسانید، جملگی از این نیت استقبال کرده و حمایت بی دریغ خود را از مردآویج اعلام داشتند . حتی مطرف بن محمد وزیر اسفار نیز جانب مردآویج را گرفت . مردآویج به پشت گرمی مطرف گرگانی و سپاهیان طرفدار خود بر اسفار خروج کرد، اسفار که در مقابل مردآویج نتوانست مقاومت کند سرانجام قزوین را ترك گفت و بجانب ری گریخت . مردم ری نیز از وی پشتیبانی نکردند و او ناگزیر روانه قومس و بیهق شد .

مرد آویج اموال و خزاین اسفار را تصاحب کرد و از سرداران و کسان برای خود بیعت گرفت و همه سپاهیان را جیره و جایزه داد و بر مقررری آنان نیز افزود و بدین طریق توجه افراد لشکر را که هرگز چنین محبتی از طرف اسفار ندیده بودند بخود معطوف داشت.

### ماجرای فرار و قتل اسفاربین شیرویه

مرد آویج بن زیار پس از ورود به ری نامه‌ای به ماکان بن کاکلی که در این موقع در طبرستان بود نوشت و از او برای دفع اسفاربین شیرویه درخواست کمک و مساعدت کرد. ماکان هم که با اسفاربینانه خوبی نداشت تقاضای مرد آویج را پذیرفت و با سپاهیان خود بر اسفارتاخت و او را به سختی شکست داد.

اسفاربین شیرویه به شهر ساریه (ساری) در ولایت طبرستان پناه برد، لیکن در آنجا پناهگاهی نیافت پس آنگاه تصمیم گرفت به قلعه استوار الموت رود، تا در آنجا قوایی جهت مقابله مرد آویج فراهم آورد. مسعودی مینویسد (۱) در این هنگام مرد آویج در اطراف قزوین بطرف راهی که اسفار رفته بود در کمین نشست و سرانجام در دره‌ای در آن حوالی او را دستگیر کرده و سرش را از تن جدا ساخت (۳۱۶ هجری) (۲)

### استقرار حکومت مرد آویج پسر زیار

مرد آویج پسر زیار سردار نام آور ملی ایران در این دوره با تداوم شخصی ناحیه طبرستان را قبضه کرد سپس اصفهان و نواحی اطراف همدان تا حلوان را به تصرف درآورد و سلسله‌ای تاسیس کرد که معروف به فرهنگ دوستی و ترویج از علم و ادب می‌باشد.

۱ - مروج الذهب جلد دوم صفحه ۷۴۷

۲ - حبیب السیر جزو چهارم از جلد دوم صفحه ۱۵۳

مردآویج مؤسس و بنیانگذار دولت زیاریان یکی از چهره‌های بسیار درخشان ملی است که همواره آرزوی استقلال ملی ایران را در سر می‌پروراند و در اجرای همین مقصود و منظور بوده که احیای آداب و رسوم و سنت‌های ملی ایران قدیم را همراه باشکوه و جلال خیره‌کننده آن در این زمان وجهه همت خود قرار داد مسعودی (۳) پس از شرح فتوحات مردآویج و متصرفات وسیع او مینویسد: (تختی از طلا پیا کرد که جواهر نشان بود و جبه و تاجی از طلا برای او آماده کردند و در این کار اقسام جواهر بکار بردند، وی درباره تاج ایرانیان و شکل آن پرسیده بود که برای او تصویر کردند و تاج انوشیروان پسر قباد را برگزید)

مولف الفخری نوشته است (۴) مردآویج در نظر داشت بغداد را متصرف شود و دولت عباسیان را منتقض کرده حکومت را به ایرانیان منتقل سازد. سیوطی آورده است (۱) که مردآویج میگفت: (من شاهنشاهی ساسانی را برمیگردانم).

باری مردآویج نقشه‌های خود را برای تجدید حیات ملی ایران با شوق و شور و وصف ناشدنی تعقیب کرد بطوریکه تفصیل آن در ورقهای آینده این تألیف خواهد آمد سرانجام خلیفه عباسیان را به شناسائی متصرفات خویش مجبور ساخت (۲) باتمام این احوال چنانکه خواهیم دید این سرباز چابک و با حرارت و این سیاستمدار پرابتکار آن کسی نبود که احیای مجدد استقلال کلی کشور ایران نصیب او گردد.

(بقیه در شماره آینده)

۱ - مروج الذهب جلد دوم صفحه ۷۵۰

۲ - الاداب السلطانیة معروف به الفخری صفحه ۲۰۸

۳ - تاریخ الخلفا صفحه ۲۵۹

۴ - ابن مسکویه جلد اول صفحه ۲۱۳ بعد و ۲۲۸ بعد.